پرش ۱

اهمیت رسانه

تقی آزادارمکی در این دو برش درباره مکانیسم تحول فرهنگی و تلقی روشنفکران از جامعه نظرات متفاوت خود را بیان می‌کند. از او پرسیدم:
– فکر می‌کنید آن بستر و زمینه‌های فرهنگی که می‌تواند جامعه ایرانی را متحول‌تر کند و رو به جلو ببرد، چیست؟ چون به هر حال عده‌ای معتقدند فرهنگ ایرانی بر پایه فرهنگ ایلات و عشایری است و مدت‌ها طول می‌کشد تا بخواهد توسعه پیدا کند. دیدگاه شما اما چیز دیگری است و معتقدید همین الان فرهنگ ایرانی توسعه یافته و ما یک مدرنیته ایرانی داریم و... حالا فکر می‌کنید این فرهنگی که وجود دارد باید با چه پیش‌شرط‌ها و بسترهایی توسعه بیشتری پیدا کند؟

یکسری پیش‌شرط‌هایش اینهایی است که حوزه سیاسی دارد خواسته و ناخواسته فراهم می‌کند. به عنوان نمونه یکی از این بسترها مهم شدن حوزه رسانه‌ای است. هیچ وقت خواستی وجود نداشت که رسانه تا این حد در ایران مهم باشد. قرار بود رسانه در اختیار حاکمیت وجود داشته باشد ولی قرار نبود رسانه این اندازه مهم شود. الان رسانه ملی در ایران رقیب رسانه‌های دیگر شده است. رقیب رسانه‌های خارجی که مطرود جامعه ایرانی هستند، رقیب رسانه‌های خارجی ایرانیان خارج از مرز و رقیب رسانه‌های مجازی. به نظر من این اتفاق بسیار خوبی است که از تام بودن رسانه ملی کاسته است یعنی به اعتباری دیگر رسانه خصوصی احتیاج نداریم چرا که رسانه ملی رقیب رسانه‌های دیگر شده است و در یک فرآیند تعاملی در حال عمل کردن است. خود رسانه و فعل کنشگران رسانه‌ای دارد فضای توسعه فرهنگی را هموار می‌کند.

یکی از اصلی‌ترین حوزه‌های رسانه هم حوزه هنر است مثلاً سینما که یک هنر خاص است یا موسیقی و سریال‌هایی که در رسانه‌ها وجود دارد. اینها یک نقش ناخواسته تغییر فرهنگ را بر عهده گرفته‌اند. مردم ما خیلی مردم فراغتی نبوده‌اند و الان شده‌اند. فراغت ایرانی در قدیم، فراغت اجباری بود چون در تعارض با کار بود اما امروز که ما داریم، ساحت کشاورزی و روستایی را از دست می‌دهیم، فراغت متعامل با ساعت کار شده است و مردم خیلی فراغتی شده‌اند. در کنه این فراغت بهره‌مندی از زندگی خوابیده است. افراد دیگر فیلم نمی‌بینند برای اینکه دنبال یک هنر متعالی باشند یا فیلم نمی‌بینند که راه‌حلی برای مناقشات طایفه‌ای‌شان پیدا کنند. ما قدیم این کار را می‌کردیم. محور اصلی همه اینها لذت بردن از زندگی مدرن و بهره‌مندی از آن است. فیلم‌ها و سریال‌ها امروز دارند این را القا می‌کنند و به همین دلیل است که بیشتر مردم ما بیننده همین فیلم‌ها و... هستند تا برنامه‌هایی مثل برنامه‌های سیاسی. خود این یک حوزه است و باعث شده یک نیروی اجتماعی برای تغییر ایجاد شود که اتفاقاً دولت هم در این موثر است.

حوزه دوم حوزه دانشگاه است. دانشگاه در ایران یک زمانی بر اساس ضرورت‌هایی در ایران توسعه پیدا کرد اما امروز دیگر دانش تبدیل به یک کالای عمومی شده و دانشگاه رفتن مساله همه شده است. مهم هم نیست دانشگاه آزاد یا دولتی یا غیرانتفاعی و...

این کالای عمومی در مرحله اول فقط به افزایش آمار تحصیلکردگان و... می‌انجامد اما در گام دوم یکسری الزام اجتماعی و فرهنگی ایجاد می‌کند یعنی افزایش سطح انتظار افراد. این افراد دیگر حاضر نیستند با هر کس و به هر استدلالی تن بدهند و هر نوع معیشتی را هم نمی‌پذیرند. دانشگاه در ایران این کار را کرده است و دیگر هیچ نیرویی جلودارش نیست. ماجرای علم در ایران به این معنا ماجرای ویرانگری است و از سوی دیگر سبب‌ساز تحول‌های بسیار در حیات اجتماعی ما.

حوزه سوم این بسترها نیز به نظر من حوزه طبقه متوسط، ارزش‌ها و مشروعیتش است. طبقه متوسط در ایران به دلیل همان چیزهایی که مطرح کردم، مشروعیت پیدا کرده و کارگزاری خوبی هم دارد انجام می‌دهد. طبقه متوسط ارزش‌هایش را در ایران، ارزش‌های عام کرده است. طبقه متوسط یک پدیده فرهنگی است نه اقتصادی و سیاسی و با کنشگری‌اش مشروعیت عام‌تر و نفوذ بیشتری پیدا کرده است. خصوصاً اینکه ارجاعات بیشتری هم به این طبقه داده می‌شود. من کنش‌های طبقه متوسط را خیلی امیدبخش و در مسیر توسعه می‌دانم تا ناامیدانه و عقب‌مانده.

پرش ۲

تلقی پاره‌پاره روشنفکران

– خیلی از روشنفکران و متفکران دوران ما خلاف حرف‌های شما را می‌گویند...

حرف‌های کسانی که شما می‌گویید، چند ویژگی دارد؛ یکی اینکه اساساً در جامعه ایران دارد القای یأس می‌شود. به نظر من ما در این دوره نیاز به یک نگاه مثبت به خودمان داریم. ما همیشه به خودمان نگاه بد داشته‌ایم. جامعه‌ای که مایوس باشد که حرکت نمی‌کند. ما باید به جامعه ایرانی مثبت نگاه کنیم. این با خیالی نگاه کردن خیلی فرق دارد. همه کار تربیت کردن جامعه گوشزد کردن خطاهای هرروزه آن نیست. متاسفانه بخش اعظم روشنفکری ایرانی مدام دارد خطاهای جامعه را به یادش می‌آورد و آن را به ساحت انحطاط دعوت می‌کند تا به ساحت حرکت و پیشرفت و تعالی.

– ایرادی که به نگاه روشنفکران دوران جدید نسبت به جامعه ایرانی دارید، چیست؟ یعنی آن نگاه بدبینانه که در روشنفکران وجود دارد، از کجا نشات گرفته است؟

متاسفانه روشنفکران ما، جامعه ایرانی را یک جامعه تکه‌تکه فرض می‌کنند که مجموعه‌ای از تعارضات و مشکلات را در خود جای داده است یعنی وقتی راز عقب‌ماندگی ایرانیان را برمی‌شمارند، دیگر چیزی برای ایرانیان نمی‌ماند و حتی داشتن دین هم می‌شود یک جور عنصر عقب‌ماندگی. ادب ایرانی هم می‌شود عنصر عقب‌ماندگی. جوانمردی‌شان هم همین طور و ده‌ها چیز دیگر، یعنی از خصلت‌های ایرانیان چیزهای بد استخراج کرده‌اند یا مثلاً علاقه مردم ایران به فرهنگ و تاریخ را حمل بر گذشته‌گرایی کرده‌اند و گفته‌اند عقب‌مانده‌اند و اگر مثل امریکا تاریخ نداشتند، حتماً تحول پیدا می‌کردند. این واقعاً عجیب است.

یا همین موضوع دین. ۹۹ درصد مردم ایران دیندار هستند. خب مگر این بد است که جامعه ایران خودش را دیندار می‌داند. دینداری در این جامعه یک سرمایه اجتماعی است چرا باید گفته شود چیز بدی است. روشنفکران ما این جامعه را پاره‌پاره تلقی می‌کنند و به همین دلیل نمی‌توانند بین آن پیوستگی پیدا کنند. بین دین و توسعه، دین و انقلاب، انقلاب و تحول اجتماعی یا جنبش‌های مدنی و اجتماعی و...

نگاه تکه‌تکه به جامعه ایرانی یعنی فعال کردن تعارضات و این به نظر من بدترین نگاه به این جامعه است که متاسفانه در طیف وسیعی از روشنفکران ما معمول شده است. این در نگاه آقایان آجودانی، سروش، طباطبایی، کاتوزیان و... هست. به نظر من باید این نگاه‌ها به لحاظ اجتماعی آسیب‌شناسی شود و دید که اشکال کجاست و نتیجه‌های ناخواسته این نوع نگاه به جامعه ایرانی در کجا متجلی می‌شود و خرابی بار می‌آورد.

درنگ

چالش سنت و مدرنیته حرف بی اساسی است

یکی از موضوعات چالش‌برانگیزی که با تقی آزادارمکی مطرح کردم بحث چالش سنت و مدرنیته بود که او نظرات خاص خود را در این باره عنوان کرد. از او پرسیدم:

– مناقشه سنت و مدرنیته اکنون سال‌هاست که در همه ساحت‌های اجتماعی و به خصوص ساحت روشنفکری ما وجود دارد و متفکران بسیاری درگیر این مناقشه بوده‌اند.

خیر این یک حرف بی‌اساس است که شما و بقیه می‌گویید. به نظر من یکی از مشکلات فکری که روشنفکری ما خودش آن را تولید کرده و دارد در آن غرق می‌شود همین مناقشه سنت و مدرنیته است. الان سنتی‌ترین آدم‌های این جامعه به ساحت مدرن کردن جامعه بیشتر توجه می‌کنند. بگذارید یک مثال بزنم؛ کسانی که در حوزه سیاسی بوده‌اند عموما به حضور روحانیت در حوزه سیاسی با شک نگاه کرده‌اند. ولی نگاه کنید کسانی نیروی مدرن کردن این جامعه شده‌اند که خودشان سنتی‌اند و باید مدافع سنت می‌بودند. اتفاقاً بیشتر روحانیون و خصوصاً روحانیون مهم کسانی هستند که دارند در جهت مدرن کردن جامعه تلاش می‌کنند. این هرچیزی اعم از ضرورت اجتماعی و... که خوانده شود، من الان در مقام بحث درباره آن نیستم اما کسانی که باید مدافع سنت می‌بودند اکنون دارند جهان مدرن ایرانی را ساماندهی می‌کنند. حالا از سوی دیگر آن ساحتی از روشنفکری ایرانی که خودش را نماینده مدرنیته می‌دانست اکنون دارد از اخلاق این جامعه دفاع می‌کند و مدافع اخلاق و فرهنگ جامعه شده است که المان‌هایی سنتی به حساب می‌آیند. به نظر شما این جابه‌جا شدن نقش آدم‌ها و تولید یک ساحت جدید نیست؟ چطور این اتفاق افتاده که یک جامعه دو ساحت سنتی و مدرن دارد و اینها صبح تا شب با هم دعوا می‌کنند. من این را قبول ندارم.

– به هر حال همین الان متفکران ما در دسته‌بندی سنتی و مدرن قرار می‌گیرند.

بله، البته ما آدم‌هایی داریم که این‌گونه‌اند یعنی آدم‌هایی که کاملاً سنتی‌اند و گروه دیگر که کاملاً مدرن‌اند و هر دو با هم در تضاد هستند اما میان این دو، نیروهای فعال اجتماعی مناقشه سنت و مدرنیته را کاملاً از یاد برده‌اند. سنتی‌ها امروز مدرن‌ترند و یک ترکیب‌بندی جدید در نیروهای اجتماعی به وجود آمده است و اتفاقاً این متن اجتماعی است.

– اما مدرنیته یک رویداد و روشی است که از غرب به ایران آمده و خیلی از رویکردهای مدرن ما هم حاصل القائات مدرنیته است.

حرف من این است که این‌گونه نیست که کسی دارد این را به ما القا می‌کند.

– دیدگاهی که مطرح می‌کنید به نوعی در تقابل با دیدگاه کسانی است که می‌گویند جامعه ایران به‌رغم اینکه جامعه‌ای در حال گذار محسوب می‌شود اما باز هم عقب‌افتاده است اما نظر شما این است که ما در حال توسعه هستیم و مثال‌هایتان هم موید این است که انگار یک پیشرفت انکارناپذیر در حال وقوع است. پرسش این است که حال که شما در برابر یک دیدگاه با هواداران بسیار ایستاده‌اید، چه سخنی دارید تا نظرتان را اثبات کند؟

من با همین مفهوم دوره گذار هم که شما می‌گویید مشکل دارم. من اعتقاد ندارم جامعه ایرانی یک جامعه عقب‌مانده است. اصلاً در دنیا جامعه عقب‌مانده وجود ندارد و این مفهوم از آن مفاهیم کلیشه‌ای ساخته شده در جامعه است که فقط ما آن را جدی گرفته‌ایم و داریم خودمان را روز به روز عقب می‌زنیم و به برخی گروه‌ها اجازه می‌دهیم هر کاری دل‌شان خواست با ما انجام دهند. من جامعه و فرهنگی عقب‌مانده نمی‌شناسم. اتفاقاً ما در همین دوره سیاسی که مدام نقد می‌شود، داریم بیشتر از همه جوامع در جامعه جهانی زیست می‌کنیم. ما حتی بیشتر از خیلی از کشورهای اروپایی در جامعه جهانی هستیم.

این جامعه از کالبد خودش بیرون افتاده است. هنوز ما فکر می‌کنیم آن جامعه بسته تحت فشار وجود دارد در حالی که من می‌گویم آن جامعه از کالبد خودش بیرون افتاده است. البته اینکه افتاده بیرون ممکن است شما بگویید خیلی ژله‌ای است اما من می‌گویم اشکالی ندارد ولی این چیزی که بیرون افتاده بالاخره جان دارد. خیلی هم نو و تازه است و حیات دارد و دیگر قابل برگشت به آن کالبد که برایش طرح شده بود، نیست. از طرف دیگر این دوره گذار که می‌گویید از کجا آمده که ما هنوز ۱۰۰، ۱۵۰ سال است در دوره گذار هستیم؟ آخر دوره گذار هم دوره محدودی است و نامحدود به شمار نمی‌آید. حوزه سیاسی هم به همین دلیل که می‌گویم محتوای جامعه یعنی فرهنگ و اجتماعش از کالبد خود بیرون افتاده مدام دارد فغان می‌کشد. دوره گذار یعنی اینکه ما باید به یک جایی می‌رسیدیم و نرسیده‌ایم... اگر این‌طور است ما باید اجازه می‌دادیم یک گروه سیاسی در راس حاکمیت کارش را تام و تمام در این جامعه انجام بدهد و اصلاً نباید انقلاب می‌شد. رضاشاه پهلوی باید کار خودش را انجام می‌داد. اما اینها همه‌شان دچار فروپاشی شده‌اند و همین جامعه بوده که آنها را از بین برده است. همین فرهنگ، همین اجتماع. وقتی یک چیزی وجود دارد دیگر دوره گذار معنا ندارد. ما قرار است به کجا برویم؟ من موقعی این را می‌پذیرم که شما بگویید ما تعارض سنت و مدرنیته را قبول داریم. یعنی یک مدرنیته وجود دارد و ما داریم به سمت آن ساحت حرکت می‌کنیم و چون نرسیده‌ایم هنوز هم در دوران گذار هستیم. چه کسی به چه کسی القا می‌کند؟ جهان بیرونی چگونه این را به ما القا می‌کند.

دشواری‌های مدرنیته ایرانی

.....ادامه از صفحه ۱۳

شما هم دارید حرف برخی افراد را می‌زنید مبنی بر اینکه رسانه‌های خارجی دارند مدرنیته را به ما القا می‌کنند. اعتقاد من این است که این مردم هستند که دارند رسانه‌های خارجی را دنبال می‌کنند نه رسانه‌های خارجی مردم را. مردم برای دیدن این رسانه‌ها و... هزینه می‌کنند. آدم‌ها انتخاب می‌کنند و این نیست که مردم یک جا ساکن شوند تا هر کس هر رفتاری خواست با آنها بکند و هر چه خواست به آنها القا کند. اتفاقاً جامعه ایرانی با اختیار، تشخیص داده که ارزش‌های طبقه متوسط خیلی بهتر از ارزش‌های طبقات پایین جامعه است به همین دلیل است که در تحولات اجتماعی شما به یکباره شوکه می‌شوید که این مردم چرا آمده‌اند فلان ایده را دنبال می‌کنند، زیرا مردم با آن ایده سنخیت بیشتری دارند و آن را انتخاب کرده‌اند. من توسعه فرهنگی در ایران را یک امر جدی می‌دانم که کانون‌اش طبقه متوسط است. حوزه‌اش فرهنگ و ادب و اندیشه و علم است. مدرسه و رسانه و دانشگاه و... هم نهادهایش هستند و نیروی اساسی آن هم نیروی طبقه متوسط است. به همین دلیل است که آنهایی که خیلی سیاسی‌اند مشکلات زیادی با طبقه متوسط دارند. اما طبقه متوسط از هوشمندی خوبی برخوردار است.

یک اتفاقی که در حال رخ دادن است این است که ساحت اجتماعی و ساحت فرهنگی ما با متصل شدن به ساحت طبقه متوسط روز به روز در حال شکوفایی بیشتر و پویاتر شدن است تا اینکه دچار خمودگی بشود چون خیلی‌ها انتظار خمودگی و عقب‌ماندگی را دارند به این دلیل که فکر می‌کنند این از طریق نظام سیاسی و دولت تحت نظارت و کنترل است. البته دولت این را کنترل می‌کند اما طبقه متوسط مدام دارد به این جان می‌دهد و جهت و ساحتش را تعیین می‌کند و صورت‌بندی عمل اجتماعی‌اش را ساماندهی می‌کند.

این را هم بگویم که این سه نیرو - طبقه متوسط منفک‌شده از کل نظام اجتماعی، نظام اجتماعی و حوزه سیاسی - در جاهایی در برابر هم قرار می‌گیرند؛ یک جایی طبقه متوسط با نظام سیاسی، یک جاهایی بالعکس و در نهایت نظام سیاسی با جامعه. در ۱۰، ۱۵ سال گذشته اتفاقاتی که رخ داده در بین این سه ساحتی است که برشمردم.

–به هر حال ما در جهان امروز یک ساحتی به نام مدرنیته داریم که جامعه و فرهنگ ایرانی اکنون فاصله زیادی با آن دارد.

من می‌گویم نه، ما یک مدرنیته ایرانی داریم. ما هم یک ساحتی از جهان مدرن داریم که من از آن با مدرنیته ایرانی یاد می‌کنم.

–اما مدرنیته ایرانی شمایل چندان جالبی ندارد.

بله، اینکه مدرنیته ایرانی خیلی زیبا و بسامان نیست و خیلی نتایج شیک و زیبایی ندارد قبول. من همه اینها را می‌پذیرم اما این ساحتی که ما از مدرنیته داریم یک ساحت متفاوت از مدرنیته غربی است.

مثلاً ما وقتی تجربه بعد از جنگ را داشتیم مردم باید دیگر هیچ وقت روحانیت را حمایت نمی‌کردند یا وقتی ماجرای بعد از دوم خرداد به وجود آمد باید دیگر دیندارها از این کشور می‌رفتند اما این اتفاقات نیفتاد و دلیلش هم این بود و هست که یک روندی در این کشور جاری و ساری است که من اسمش را می‌گذارم «استقرار وضعیت جامعه ایرانی» که خیلی هم قابل احترام است و مشخصات خودش را دارد و البته یکی از اصلی‌ترین مشخصات آن وجود تناقضات درونی آن است. نه‌تنها ما بلکه حتی جامعه امریکایی هم هنوز تکلیفش با ساحت فردیت و حقوق جمعی‌اش معلوم نیست. این تناقضات درونی آنجا خیلی بیشتر خودش را نشان می‌دهد زیرا آنجا دارد از یک فرهنگ تبعیت می‌کند و بعد یک فردیت قدرتمند دارد.

همیشه در جریانات اجتماعی همه دنبال لیدر می‌گردند بعد وقتی به لیدر نزدیک می‌شوند از او فاصله می‌گیرند و ضدراهبر می‌شوند. به طور مثال جامعه ایرانی هیچ وقت به لیدرهایش تام و تمام تن نداده در صورتی که همیشه تصور این بوده که این جامعه خیلی رهبرگراست. یا در مثال دیگر جامعه ایرانی که خیلی به دنبال دین بوده و خودش را خیلی دینی می‌دانسته اتفاقاً منتقدترین جوامع در ساحت دین بوده و هست. گفتمان‌های نقد دین در ایران خیلی جدی‌تر و دامنه‌دارتر از سایر جوامع دنیا بوده است. من فکر می‌کنم ما اگر به جای بینش سیاسی، فلسفه سیاسی، فلسفه تاریخ و درک فلسفه الهی و نگاه ایدئولوژیک به جامعه، نگاه جامعه‌شناسانه به آن داشته باشیم بهتر می‌توانیم واقعیتی را که جاری و ساری و منشاء عمل است بفهمیم - البته این عمل خیلی بهنگام و به‌روز نیست و پرهزینه است - خیلی بهتر از آن است که ما نگاه سیاسی داشته باشیم و بر اساس آن بگوییم جامعه ما یک جامعه عقب‌مانده است.

–شما در دوره گذار ماندن ایران را قبول ندارید و می‌گویید این دوره، دوره محدودی است. می‌توانید بگویید دوران گذار در ایران چقدر می‌خواسته باشد و چقدر شده؟ به هر حال بعد از مشروطه که یک انقلاب اجتماعی جدی است و همگام با تحولات مدرنیته در غرب پا به عرصه گذاشته و دم وکراسی و عدالتخانه می‌خواهد، ما در تاریخ ایران بازتولید استبداد را داریم. آنچه امروز فاصله‌گیری از گفتمان انقلاب اسلامی خوانده می‌شود نیز وجود دارد. به هر حال امروزه مطالباتی که جنبش‌های بزرگ اجتماعی برای تحقق آنها شکل گرفته‌اند، کماکان پابرجا هستند. شما چطور می‌توانید بگویید دوران گذار تمام شده است و آن را با تحقق مدرنیته ایرانی که خودتان هم ناقدش هستید، تمام‌شده فرض می‌کنید؟

ما قبل از انقلاب یک بحث خیلی ساده‌ای را مطرح کردیم و بعد از انقلاب دیدیم عجب چیز ساده‌ای بود و مدام داریم مناقشه قبل از انقلاب را عمیق‌تر می‌کنیم. من قبل از انقلاب خیلی فعال بودم. من از خیلی از آدم‌هایی که الان در کشور مدعی هستند، عمل انقلابی شدیدتری داشتم. مگر ما دنبال چه می‌گشتیم؟ یک جامعه دینی خیلی ساده. ما یک تعریف ابتدایی از حوزه جامعه دینی داشتیم. نه من، بلکه رهبران روشنفکران هم همین طور بودند. خواست مردم این بود که جامعه‌ای به وجود بیاید که به مردم و به دین اهمیت بدهد. بیش از این چیزی نبود. بعد از انقلاب تازه فهمیدیم که عجب مناقشه‌هایی وجود دارد. اتفاقاً بعد از انقلاب اسلامی است که تازه انقلاب شده است یعنی یک چیزهای بسیار ساده تبدیل به مناقشه‌های بنیادی شده‌اند. مثلاً تصور ما این بود که با تحقق نظام دینی خیلی از ارزش‌ها احیا می‌شود که بعد دیدیم به دلایل مختلف در این مساله دچار مشکل شدیم. انقلاب کبیر فرانسه را هم اگر نگاه کنید، همین طور است. آن انقلاب هم قبل از وقوع، بسیار انقلاب ساده‌ای بود اما بعد از شروع حیات جدید کشور، تازه مناقشات جدی و مهم آغاز می‌شود.

ماجرای انقلاب اسلامی ما هم به همین شکل است. ما به ساحت بسیار خوبی رسیده‌ایم. مشروطه فرصت نکرد این کار را بکند ولی الان ما فرصت پیدا کرده‌ایم. این جامعه ساحت استقرار استبداد را ندارد. ما اصلاً نمی‌توانیم استبدادی شویم. نمی‌توانیم به دوره پهلوی بازگردیم و نمی‌توانیم القای ایدئولوژی واحد بکنیم.

به خاطر اینکه آن بسترهای اجتماعی شکل‌گرفته، نمی‌گذارد یک گروه اجتماعی تمام قدرت را در اختیار بگیرد. حتی اگر فرصت بدهد از همان نقطه شروع می‌کند به نقد و فروپاشی آن جریان اجتماعی - سیاسی مذکور. ماجراهایی که بر سر آقای هاشمی و آقای خاتمی پیش آمد، گواه این مدعاست. این جامعه اگر این بسترها را نداشت، اجازه می‌داد آن جریانات کار خودشان را تا انتها انجام دهند. داعیه‌های اول انقلاب ما خیلی داعیه‌های ساده‌ای بود. به قول یکی از دوستان در آن دوران همه آرزوی ما این بود که کسی مانند دکتر شریعتی رئیس دانشکده علوم اجتماعی باشد اما حالا اگر هزاران شریعتی هم به ریاست این دانشکده‌ها منصوب شوند، مگر کسی رضایت می‌دهد و کافی می‌داند؟ به نظر من اتفاقاً این مساله بعد از انقلاب به وجود آمده یعنی بعد از انقلاب ده‌ها انقلاب رخ داده است. مساله جامعه ایران الان حقوق زنان، حقوق اساسی، مناسبات با جهان و نظایر اینها است. این مسائل خیلی عمده و اساسی هستند که امروز داریم با آنها کلنجار می‌رویم. البته خیلی شفاف بحث نمی‌کنیم زیرا اگر بحث کنیم، خیلی چیزها مشکل پیدا می‌کنند و به سرعت دچار فروپاشی می‌شوند. به نظر من اتفاقات خوبی در حال رخ دادن است مشروط به اینکه ما چیزی تحت عنوان ثبات سیاسی را داشته باشیم.

–چرا ثبات سیاسی؟ این ثبات چه شاخص‌هایی دارد؟

یعنی استمرار حیات بعد از انقلاب نه تمام شدن آن. اگر حیات بعد از انقلاب استمرار پیدا کند، مجموعه این مناقشات چیزهایی است که بشر یک بار نیاز دارد تجربه‌شان کند. مثلاً ببینید دین در دنیای معاصر چگونه ظهور پیدا می‌کند چون ما یک تجربه ظهور دین را در دنیای کلاسیک داشته‌ایم و ۳۰۰ - ۲۰۰ سال از آن گذشته است یا مساله‌ای مثل حضور روحانیت که چگونه رفتار کرده و سازمان سیاسی و نظام اجتماعی را چه کرده است یا بحث‌هایی که در حوزه فقه و حقوق و شریعت و... وجود دارد.

–من هنوز تمام پاسخم را در خصوص اینکه چرا بعد از انقلاب که بر اساس مطالبات روشنی شکل گرفت، برخی از آن مطالبات هنوز برآورده نشده‌اند نگرفتم و البته برخی هم بر این نکته تاکید می‌کنند که در جاهایی به بیراهه رفته‌ایم. با توجه به این، چرا می‌گویید دوران گذار تمام شده است؟

> **نکته**
>
> **ما بعد از انقلاب خیلی سختی کشیده‌ایم تا یک چیزهایی جا بیفتد اما کارها تمام نشده است به نحوی که ما بگوییم بیراهه رفته‌ایم و امثال اینها. جامعه ما خیلی محکم دارد یک تجربه جدید را دنبال می‌کند و اتفاقاً روشنفکران دینی و غیردینی ما و سنتگراها بیشتر در این ساحت موثرند تا مدرنیست‌ها. مثلاً قوای اجرایی جدید که به نظر می‌آید بیشتر وابسته به سنت است، خیلی سریع‌تر دارد مناسبات سنتی و همه ساختارها را به هم می‌ریزد. این اتفاقی است که هزاران سال هم در ایران نیفتاده است.**

ما بعد از انقلاب خیلی سختی کشیده‌ایم تا یک چیزهایی جا بیفتد اما کارها تمام نشده است به نحوی که ما بگوییم بیراهه رفته‌ایم و امثال اینها. جامعه ما خیلی محکم دارد یک تجربه جدید را دنبال می‌کند و اتفاقاً روشنفکران دینی و غیردینی ما و سنتگراها بیشتر در این ساحت موثرند تا مدرنیست‌ها. مثلاً قوای اجرایی جدید که به نظر می‌آید بیشتر وابسته به سنت است، خیلی سریع‌تر دارد مناسبات سنتی و همه ساختارها را به هم می‌ریزد. این اتفاقی است که هزاران سال هم در ایران نیفتاده است. حالا روشنفکران ما این تجربیات را نادیده گرفته‌اند و هنوز هم بر اساس گفتمان سنت و مدرنیته دارند بحث می‌کنند و انقلاب اسلامی و جامعه ایرانی را با دید آسیب‌شناسانه نگاه می‌کنند تا یک نگاه جامعه‌شناسانه و فرآیندی.

–یعنی معتقدید این گفتمان سنت و مدرنیته که شما هم منتقد آن هستید، در جامعه به شکل معمول و مرسوم سال‌های گذشته مطرح نیست و جامعه ما دارد کار خودش را می‌کند؟

بله، در جامعه ما اصلاً الان این بحث نیست.

–پس چه بحثی مطرح است؟ به عبارت دیگر چه گفتمانی را جایگزین مناقشه سنت و مدرنیته می‌دانید؟

این فرآیند جایگزین، یک عمل اجتماعی است که دارد در یک پکیج چندوجهی ترکیبی دینداری، بی‌دینی، اخلاق‌مداری/ بی‌اخلاقی/ توسعه‌ای و غیرتوسعه‌ای عمل می‌کند. اگر همین الان یک آدم را بیاورید اینجا و رفتار او را تجزیه و تحلیل کنید، از درونش دیوانگی، دینداری، حماقت، فقر، آزادی و... درمی‌آید. این آدم دینش را با جهان مدرن تلفیق کرده و دارد زندگی می‌کند. اینکه به یک ساحت برسیم، یک گام دیگر است و هنوز ما به آن مرحله نرسیده‌ایم که به یک گام دیگر برسیم چرا که باید از آن کالبد ابتدایی دربیاییم. مردمان ما همان مردمان دیندار، دنبال یک حکومت مقتدر دموکراتیک و... هستند و خیلی هم عقلانی کار می‌کنند.

–یعنی روشنفکران ما الان با مردم – طبقه متوسط – فاصله دارند؟ به هر حال با توجه به گفته‌های شما الان طبقه متوسط جلوتر از روشنفکران عمل می‌کند.

روشنفکری ایران در حال طی کردن یک فرآیند تغییر و دگردیسی است. من بسیاری را می‌شناسم که دیگر این ساحت سنت و مدرنیته را به این شکل که در ۵۰ - ۴۰ سال گذشته طرح شده دنبال نمی‌کنند. این تعارض دین و علم، تعارض جهان با جهان ایرانی و تضاد غرب و شرق را دنبال نمی‌کنند و دنبال آن انسان تام و تمام شرقی ایرانی در تعارض با جهان مادی و... نیستند. به نظر من این دگردیسی در ساحت روشنفکری ایرانی در حال انجام است.

–چرا؟ یعنی جامعه و عمل اجتماعی آن باعث شده روشنفکران ایرانی در مسیر این دگردیسی قرار بگیرند؟

بله، جامعه دارد طوری رفتار می‌کند که روشنفکر ایرانی ناگزیر از این دگردیسی است. حالا یک عده‌ای هم که این رفتار جامعه را نمی‌فهمند یا نمی‌خواهند عملی شود، مردم را به عقب‌افتادگی و هیجانی بودن و... متهم می‌کنند مثلاً تعابیری نظیر جامعه هیجانی، جامعه انفعالی و جامعه توده‌وار از همین جا نشات گرفته است. مگر این جامعه کجا هیجانی رفتار کرده است؟ بله، وقتی حرکت‌ها جمعی می‌شوند، هیجانی می‌شوند اما فرآیند دستیابی به این حرکت‌ها را باید نگاه کرد که چگونه به اینجا رسیده است. منطقی که حرکت‌های اجتماعی در ایران دنبال می‌کنند به هیچ‌وجه هیجانی نیست و مردم بر اساس محاسباتی که دارند، حرکت‌هایی را انجام می‌دهند. خیلی جاها بوده که مردم باید دین‌شان را رها می‌کرده‌اند یا نظام سیاسی‌شان را، اما نکرده‌اند و محاسبه کرده‌اند. یک موقعی عده‌ای بودند که طرفدار دخالت خارجی در مسائل ایران بودند. این به دلیل آن بود که این افراد عمل اجتماعی و بسترهای اجتماعی ایرانیان را نادیده گرفته بودند. در حالی که این خود مردم هستند که کنش سیاسی - اجتماعی دارند. اما ما هنوز داریم ذیل گفتمان دوگانه سنت و مدرنیته حرکت‌های اجتماعی را دنبال می‌کنیم.

–فارغ از آن روندهایی که شما معتقدید به صورت خودکار در جریان هستند و شرایط محیطی ایجاب می‌کند که در مسیر توسعه باشند، موانع کنشگری طبقه متوسط و همچنین ایرادهایش چیست؟

یکی از مشکلاتش این است که این طبقه متوسط یک طبقه منسجم نیست. ارزش‌هایش خیلی عمومی است تا ارزش‌های خاص و شفاف. اشکال دیگرش این است که پیوستگی‌اش به حوزه اقتصاد خیلی محدود است یعنی ارزش‌هایش به سرعت تبدیل به یک امر اقتصادی نمی‌شود چرا که اگر این اتفاق می‌افتاد، می‌توانست اثر و دامنه عملش را عمده‌تر کند. در حوزه رسانه هم به دلیل اینکه این جنبه‌های تعاملی و تقابلی و شدیداً رقابتی به وجود آمده است، بیشتر یک دعوا به وجود آمده تا حرکت در مسیر سازندگی. وزارت ارشاد خودش فیلم تولید می‌کند و بعد می‌بیند که چقدر بد تولید کرده است. البته این موجب تقویت ساحت پنهان عمل اجتماعی هم می‌شود تا ساحت شفافش یعنی ما یک جوری با یک جامعه‌ای روبه‌رو هستیم که خیلی شاد نیست. مردم ایران عموماً به هم نگاه نمی‌کنند و هر کسی یک جایی را نگاه می‌کند.

مشکل دیگرش هم برمی‌گردد به ماجرایی که در حوزه علم است در باب ساماندهی اجتماعی که فی‌الواقع به این می‌انجامد که به جای اینکه ما رو به جلو معطوف بشویم و ابداعات‌مان را بیشتر کنیم، ناچاریم مدام به عقب برگردیم و گذشته را به حال بکشانیم. از درون این، البته گذشته‌گرایی درنمی‌آید اما به نظرم یک جور اتلاف انرژی است یعنی ما با این کار نیروهای اجتماعی را مدام از سیستم اجتماعی بیرون می‌ریزیم که افزایش مهاجرت یکی از همین مسائل است.

–این نگاه شما به وضع موجود، که وضعیت را با خروجی و رفتارهای طبقه متوسط ارزیابی می‌کنید و مدام در مقام اثبات این هستید که مسیر توسعه هموار است و به آسانی در حال طی شدن است به نظر قدری خوش‌بینی نیست؟

من معتقدم نباید بدبین بود و القای ناامیدی و یأس کرد.

–یعنی نگاهتان یک نگاه و رویکرد تاکتیکی است؟

خیر، این کاملاً استراتژیک است زیرا من برای اثبات حرف‌هایم بنیان‌های نظری دارم.